



In Praise of the Other

“the Semiotic Rupture” in Kristeva's work

درستایش دیگری

«گسست نشانه‌ای» در آثار کریستوا

مهرداد پارسا

در ستایش دیگری

«گسست نشانه‌ای» در آثار کریستوا

در ستایش دیگری

«گسست نشانه‌ای» در آثار کریستوا

گفتگوهای با جان لجت، نویل مک آفی و دیگران

مهرداد پارسا



سرشناسه: پارسا خانقاه، مهرداد، ۱۳۶۳ -
عنوان و نام پدیدآور: در ستایش دیگری: «گسست نشانه‌ای» در آثار کریستوا/ نویسنده: مهرداد پارسا.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات شونده ۱۴۰۱. ○ مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۵۹-۴۲-۹ ○ وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: نمایه. ○ عنوان دیگر: گسست نشانه‌ای در آثار کریستوا.
موضوع: کریستوا، ژولیا، ۱۹۴۱ - م. - نقد و تفسیر
موضوع: Kristeva, Julia-- Criticism and Interpretation
موضوع: دیگری (فلسفه) ○ موضوع: the Other (Philosophy)
رده‌بندی کنگره: PN۷۵ ○ رده‌بندی دیویی: ۸۰۱/۹۵۰۹۲ ○ شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۹۶۴۴۰۶

In Praise of the Other “the Semiotic Rupture” in Kristeva's work

Mehrdad Parsa



آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، بالاتر از میدان ولیعصر، کوچه‌ی روشن، پلاک ۴۰، طبقه‌ی ۲، واحد ۵

کد پستی: ۱۴۱۵۸۵۳۴۴۶ تلفن: ۵۵۶۷۶۳۱۳ - ۰۲۱

📞 📧 | shavandpublication

ناشر: شونده

مهرداد پارسا	در ستایش دیگری
چاپ اول: پاییز ۱۴۰۱، تهران	تیراژ: ۷۰۰ نسخه
قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان	چاپ و صحافی: طهرانی
	طرح روی جلد از میثم پارسا

ISBN: 978-622-6359-42-9

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۵۹-۴۲-۹

Printed in Iran

حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

مقدمه	۹
۱. دیگری و خشونت فلسفه	۱۷
۲. سوژه‌ی سیاسی و غیریت زنانه: گفتگو با نوئل مک‌آفی	۶۱
۳. کریستوا و امر سیاسی: گفتگو با سیسیلیا سوهولم	۷۷
۴. جهان‌وطنیِ غرابتِ درونی: گفتگو با فانی سودریک	۱۰۱
۵. سوژه‌ی بینامتنی و مالیخولیای استعلانی: گفتگو با جان لچت	۱۲۵
نمایه‌ی نام‌ها	۱۴۹

... آن کس به حقیقت سخن می‌گوید که از سایه می‌گوید.
اینک اما مکانی که بر آن ایستاده‌ای پس می‌نشیند:
اکنون که از سایه عریان شده‌ای، به کجا خواهی رفت؟ ...

- پل سلان، برگرفته از «تو نیز سخن بگو»

مقدمه

دیگری «در کجا» دیگری باقی می ماند؟ تا کجا می تواند نیروی مداخله گرش را به کار بگیرد و در عین حال از خطر هضم شدن در منطق ساختار نمادین مصون بماند؟ این پرسش همچون کابوسی خوفناک بر بخش مهمی از تاریخ فلسفه و به ویژه جریان های فکری معاصر سایه انداخته است. گذشته از فلسفه هایی که به دلیل اتکای شان بر آرمان موهوم کوگیتو^۱ از حفره ی امر واقعی^۲ و چندپاره گی سوژه ی بینابینی^۳ غافل مانده اند و دست به «طرد مطلق» دیگری (تفاوت، نیستی^۴، غیاب، جنون و اساساً هر «غیریتی»^۵) زده اند، مسئله ای که از لویناس و فوکو گرفته تا دریدا و کریستوا درگیرش بوده اند این است که چگونه می توانیم دیگری نام نپذیر را به حضور فراخوانیم و در عین حال او را به چرخ دنده ای در ماشین غول پیکر تفکر عقلانی تقلیل ندهیم؛ چگونه می توانیم غیریت دیگری را ابقا کنیم و او را به مفهوم نظری منجمد و تثبیت شده ای در خدمت نظامی عظیم تر دریاوریم. می توان گفت تلاش این عده به معنایی معطوف به ارائه ی نوعی مکان شناسی یا مکان یابی «غیریت» بوده است، از آن رو که بحث بر سر موقعیت جغرافیایی یا نقطه ای است که دیگری

1. cogito

2. the real

3. borderline subject

4. nothingness

5. alterity

بناست در نسبت با ساختار مرکزی اشغال کند: در هیئت غریبه‌ای که باید در بطن آن ساختار جای بگیرد (که احتمال با خطر جذب شدن و عقیم ماندن، و از سوی دیگر حاکمیت و «حضور مطلق» آن همراه است)، و یا «امر در حاشیه‌ای»^۱ که همواره در مرزها کمین کرده است و می‌توان آن را «حضور نسبی» دیگری نام نهاد.

گمان بر این است که مواجهه با دیگری نه تنها گریزناپذیر، که چه بسا امری ضروری است. دیگری مقوم و معنابخش سوژه است و گویی به حفره‌ای می‌ماند که معنا حول آن شکل می‌گیرد؛ چیزی به سان «هیچ» مرکزی^۲ دوناتی که بدون آن ماهیتی بر جای نمی‌ماند؛ یا همچون فقدانی که میل تنها به واسطه‌ی آن به جریان می‌افتد و ممنوعیتی که به آزادی و تخطی معنا می‌دهد. حضور دیگری گریزناپذیر و «واقعی» است، به ویژه که مفاهیم خود، حضور، هستی، خودآگاه و بسیاری دیگر جملگی به واسطه‌ی مقاومت‌شان در برابر دامنه‌ی گسترده‌ای از غیریت‌ها تعریف می‌شوند. از سوی دیگر، حضور دیگری ضروری است، زیرا به عامل اخلاص‌گری شباهت دارد که در قواعد هنجاری هر ساختار نفوذ کرده و آن را واسازی می‌کند؛ مانند خاری در چشم سوژه‌ای که جهان و معنایش را به نفع خویش مصادره و منجمد کرده است؛ یا «غراب رازگونی»^۳ که خودآگاهی را با گسست ساختاری و شکنندگی‌اش مواجه می‌سازد؛ یا شاید مانند قسمی زنانگی که در منطق سرسخت مردانه مداخله می‌کند و آن را به جسم و عواطف پیوند می‌زند. دیگری هر آن چیزی است که بتواند توهم ثبات و قواعد نظام را تهدید کند: از امر والای^۴ کانت تا امر غریب^۵ فروید؛ از امر مازاد^۶ باتای تا امر آلوده^۷ کریستوا؛ از بیگانه‌ای که به درون مرزهای ملی‌مان قدم می‌گذارد تا ژویی سانس افسارگسیخته‌ای که به قانون میل و

1. the marginal

2. central nothingness

3. uncanny strangeness

4. the sublime

5. the surplus

6. the abject

تابوهای «دیگری بزرگ» وفادار نمی‌ماند. اما مکان‌شناسی این دیگری که همانا گریز ناپذیر و ضروری است چه خطری را آشکار می‌کند؟ نقد کریستوا بر دلوز نمونه‌ای است که شاید از خطر «حضور مطلق» دیگری پرده بردارد.

اگر دلوز به واسطه‌ی درون‌ماندگاری^۱ تفاوت و تأکیدش بر نیروهای اسکیزوفرنیک دست‌کم به یک معنا از «حضور مطلق» دیگری جانبداری می‌کند، کریستوا اما می‌کوشد نشان دهد که حضور مطلق غیریت و جریان‌های پیشا‌دیی به مغاک می‌انجامد که نه فقط جامعه، که حتی سوژه را نیز زایل می‌کند؛ و گذشته از آن، معنا و کارکرد خود را نیز از دست می‌دهد. در حقیقت، بدون سازه‌ی حتی موهومی که مبنا و شالوده‌ی چیزی باشد، بدون عاملیت خودآگاهی که چیزی را پس براند، هیچ ناخودآگاهی وجود نخواهد داشت که در نظم آن شکافی غریب را رقم بزند. حاکمیت مطلق دیگری ایده‌ی مرز را محو می‌کند و بدون این مرز هیچ تخطی و عصیان‌ی در کار نخواهد بود. او به ماهیت اساساً خودویرانگر میل‌ورزی بی‌نهایت سوژه به رغم خواست آزادی بی‌حد و حصرش اشاره می‌کند و می‌گوید در نبود ممنوعیت پدرانه‌ای که برای جریان میل حد بگذارد، لذت آزادی و تخطی که همانا مشخصه‌ی زندگی است یکسره ناممکن است. وضعیت اسکیزوفرنیک رانه‌های حیاتی نمی‌تواند به بقا و استمرار خویش وفادار بماند، و از این رو خواست بیشینه‌ی زندگی در تفکر دلوز به وضعیت متناقض مرگ می‌انجامد؛ و دست بر قضا این چیزی است که شاید بتواند خودکشی خود او را نیز توضیح دهد: میل بی‌نهایت به زندگی و تنفس که به سقوطی ناخواسته و مرگبار به جریان نامتناهی هوا ختم می‌شود. بدین قرار، دیگری که تنها از مواجهه با فرمی اولیه و کمینه از «خود» جان می‌گیرد، اگر به تمامی در شرایطی قرار بگیرد که فروید آن را عرصه‌ی فرآیندهای اولیه می‌نامد گویی به فردی بدل می‌شود که بر گورش به سوگواری نشسته است. کریستوا در دیباچه‌ی کتاب انقلاب در زبان شاعرانه (۱۹۷۴) می‌گوید، دلوز و گتاری به درستی

بر «ماشین ساختارزدایانه و غیردلالتی ناخودآگاه» تأکید می‌کنند و رویکردی به غایت رهایی‌بخش ارائه می‌دهند، اما مثال‌های‌شان درباره‌ی جریان اسکیزوفرنیک از ادبیات مدرن گرفته شده و مثل روز روشن است که این جریان «تنها از طریق زبان» و در زبان موجودیت می‌یابد. از سوی دیگر، می‌دانیم که کریستوا نقد مشابهی را به گراماتولوژی^۱ دریدا نیز وارد می‌کند، از آن رو که راهبرد «دیفرانس^۲» عناصر نامتجانس سوژه را که منفیت‌شان بیرون از گستره‌ی دال اعظم آن است در کنار عملکرد اقتصاد نمادین قرار می‌دهد و به واسطه‌ی واسازی^۳، نه فقط لوگوس، بلکه غیریت را نیز بی‌اثر می‌کند. کریستوا در مقابل اما از «حضور نسبی» دیگری بحث می‌کند، و از پویاشناسی بیگانه‌ی در حاشیه‌ای سخن می‌گوید که در قامت رخدادی دائمی نه اجازه می‌دهد که به بخشی از مرکز بدل شود و نه با حضور غالب‌اش دست به انتحار می‌زند. او وقتی از پویایی پرنوسان میان «امر نمادین^۴» و «امر نشانه‌ای^۵» و یافتن تعادلی میان آن دو سخن می‌گوید، عملاً به مخاطرات این دو وضعیت اشاره می‌کند: «طرد مطلق» دیگری در جامعه‌ای روان‌نژند و هیستریک و «حضور مطلق» او در تاریکی روان‌پریشی و مالیخولیا. راه‌حل او موقعیت آستانه‌ای و مرزی غریبه‌ای است که در قالب امر نشانه‌ای، در هیئت شعبی نامرئی، به درون نظم مستقر می‌خزد و پیش از آن‌که دستگاه نمادین او را جذب خود کند به جایگاه مکان‌گریز خویش بازمی‌گردد؛ چیزی که هم در امر نمادین حفره ایجاد می‌کند و هم از دیگر سو تنها در بافت نمادین به چشم می‌آید. و این دومی البته ایده‌ای است که به وضوح می‌توانیم رد آن را تا برداشت فروید و لکان از ناخودآگاه نیز دنبال کنیم. بدین قرار، دیگری تنها در چنین موقعیتی می‌تواند دیگری باقی بماند؛ در نقطه‌ای جغرافیایی که همواره از هر نقشه‌ای که می‌خواهد همه‌ی نقاط را پوشش دهد بیرون

1. grammarology

2. différance

3. deconstruction

4. the symbolic

5. the semiotic

می‌ایستد؛ حضور عذاب‌آور و تشویش‌آمیزی که در مکانی واحد آرام نمی‌گیرد؛ «امر در حاشیه‌ای» که اجازه نمی‌دهد نیروی اخلال‌گرش با عضویت در ساختار نمادین یا محو کردن آن خنثی شود.

با بررسی بسیاری از آثار کریستوا در می‌یابیم که او همواره از چنین برداشتی از دیگری دفاع می‌کند؛ چه آن‌جا که از ساختارهای گشوده‌ی زبان سخن می‌گوید و به مفاهیمی مانند دیالوژیسم^۱ و کلام کارناوالی و بینامتنیت^۲ می‌پردازد و چه در بحث از مداخله‌ی امر آلوده یا پارادایم‌های روانی و سیاسی دیگر بودگی. حتی زمانی که از امر زنانه‌ای بحث می‌کند که به باور او می‌تواند یکی از وجوه غیریت باشد، بسیاری از فمینیست‌ها را به دلیل تأکید بیش از حدشان بر «تفاوت مطلق» نقد می‌کند. در تاریخ فمینیسم تلاش زیادی صورت گرفته تا زنان به مثابه‌ی «دیگری» نظم نمادین مردانه، از حاشیه خارج شوند و به جهان مردانه قدم بگذارند. این تلاش‌ها به ویژه از آن رو اهمیت دارد که مردسالاری عمدتاً هر گونه عاملیت زنانه را خنثی کرده و دست به طرد مطلق آنان زده است. با این همه، حضور مطلق امر زنانه نیز ایراد مشابهی را مطرح می‌کند. این در واقع همان نقدی است که کریستوا بر فمینیسم تفاوت‌نگر و به ویژه سیکسو و ایریگاره وارد می‌کند: خطر انکار عملکردهای قاعده‌مند زبان و طرد هر شکلی از دلالت و سقوط زنانگی به وادی فرایندهای پیش‌زبان. در مقابل کریستوا می‌گوید زنانگی تنها در نسبت با امر نمادین و فرایندهای دلالتی می‌تواند همچون یک دیگری مازاد و عصیانگر عمل کند؛ غیریتی برای زبان و معنا که نیرویش را تنها از مواجهه با آن‌ها کسب می‌کند، و از این رو طرد ساحت نمادین نتیجه‌ای نخواهد داشت جز حذف خود زنانگی. البته مخاطرات دیگری نیز وجود دارد که جریان‌های مقدم‌تر را تهدید می‌کند: اشغال همان جایگاهی که در گذشته به مردان تعلق داشته و در نتیجه تثبیت همان مناسبات قدرت. آن‌چه از آثار کریستوا دستگیرمان می‌شود این است که امر زنانه با تصاحب جایگاه قدرت که بنا به

1. dialogism

2. intertextuality

ماهیت این کنش یحتمل از طریق حرکتی همچون انقلاب روی می دهد دست آخر به همان جریان مسلطی بدل می شود که آماج مبارزه اش بوده است. تو گویی مسئله نه ایدئولوژی مسلط، بلکه «جایگاه» قدرت است و از این رو آزادی زنان، طبقه‌ی پرولتاریا یا هر اقلیت فرودست دیگری نه از طریق خانه کردن در ساختار مرکزی، بلکه با متزلزل کردن آن جایگاه به دست می آید. در واقع امر زنانه با ورود به مدار نمادین به سادگی ممکن است نیروی غیریت و تفاوت اش را از دست بدهد و به همان جریانی خدمت کند که تاکنون موجب طرد تاریخی شان شده است. و البته این مورد اخیر خطری است که سیکسو و ایریگاره نیز به آن هشدار می دهند: وضعیتی که به همگون سازی غیریتی می انجامد که زنانگی چه به واسطه‌ی موقعیت تاریخی اش و چه به لطف ذاتی بیولوژیک^۱ از آن برخوردار بوده است. در نهایت به باور کریستوا امر زنانه تنها از خلال استقرار دائمی اش در «مرزهای» ساختارهای بسته است که می تواند هویت نامتجانس خویش را حفظ کند و به یکی از جلوه های امر سیاسی بدل شود، و این همان «حضور نسبی» غیریت زنانه است. از این رو «حاشیه گری زنانه» از دایره‌ی فمینیسم فراتر می رود و به معنایی از زنانگی جنسیت زدایی می کند. به ویژه که زنانگی در آثار کریستوا گاهی با چیزی هم تراز می شود که او آن را امر نشانه ای می نامد و در نتیجه نه فقط به زنانگی، بلکه به نیروی زاینده ای پیوند می خورد که در هر فردیتِ خلاقه ای زبانه می کشد.

در این کتاب مختصر ایده‌ی «حضور نسبی» دیگری از خلال خوانشی از تفکر کریستوا ترسیم می گردد. آن چه در فصل نخست می آید مقدمه و اشارتی است بر بخشی از مواجهات با دیگری و وجه زنانه‌ی آن و در نهایت شرح کوتاهی از رویکرد کریستوا، که همگی در حکم حاشیه یا مقدمه ای اند بر چهار گفتگویی که اصل و اساس کتاب حاضر را تشکیل می دهند و فی الواقع بهانه‌ی انتشار آن بوده اند. در گفتگوی نخست با عنوان «سوژه‌ی سیاسی و غیریت زنانه» مک آفی به دلالت های

سوژه‌ی سیاسی، اشکال آزادی و فمینیسم در متون کریستوا اشاره می‌کند و می‌کوشد از جنبه‌های مختلف «سیاست خُرد» در تفکر او طرحی به دست دهد. گفتگوی دوم با عنوان «کریستوا و امر سیاسی» با سیسیلیا سوهولم ابتدا گریزی می‌زند به کتابی با همین عنوان که او در سال ۲۰۰۵ آن را منتشر کرده است و سپس برخی مباحث کتاب دیگر او با عنوان عقده‌ی آنتیگونه (۲۰۰۴) را نیز خلاصه می‌کند. سیاست متنی تل کل^۱، نفی فرویدی، عشق مادرانه در بافت روان‌کاوی، سرپیچی و بسیاری از مفاهیم دیگری که در گفتگو مطرح می‌شوند همگی به درک بهتری از بنیادهای سیاسی تفکر کریستوا یاری می‌رسانند. گفتگوی سوم با فانی سودربک با عنوان «جهان‌وطنی غرابتِ درونی: "خود" و "دیگری" در افلاطون و کریستوا» با روایتی از جایگاه دیگری در آثار سقراط و افلاطون آغاز می‌شود و این پرسش را پیش می‌نهد که آیا این دو توانسته‌اند به ضرورت مواجهه با دیگری که همانا شرط تفکر است مؤمن بمانند و به تعبیر کریستوا «اخلاق احترام به امر آشتی‌ناپذیر^۲» را به جا آورند. گذشته از این، سودربک می‌کوشد برخی از ایده‌های کتاب کریستوا، بیگانه با خودمان (۱۹۸۸) را نیز تشریح کرده و بعضاً به وجوه روان‌کاوانه‌ی آن اشاره کند. و دست‌آخر گفتگوی پایانی با جان لچت با عنوان «سوژه‌ی بینامتنی و مالیخولیای استعلانی» بر این پرسش سوار است که آیا می‌توانیم همچون متن که به باور کریستوا آمیخته‌ای از نظام‌های دلالتی متفاوت است، سوژه را نیز کل گشوده‌ای تلقی کنیم که همواره در مرزهای باریک میان خود و دیگری پرسه می‌زند؛ همچون به هم تافته‌ای از هویت‌ها، جنسیت‌ها و تاریخ‌ها. به علاوه این گفتگو با اشاراتی به لویناس و هایدگر و بحث از مالیخولیا ادامه می‌یابد، و عمدتاً به این دلیل که سوژه‌ی مالیخولیایی تو گویی تجسم فردی است که نتوانسته دیگری را به تمامی از خود جدا کند و همواره در ائتلافی آغازین با خود/دیگری نخستین، مادر، به سر می‌برد.

این گفتگوها که طی سال‌های اخیر و در جریان نگارش رساله‌ای درباره‌ی

1. Tel Quel

2. the irreconcilable

فمینیسم فرانسوی انجام شده‌اند، گرچه کم و بیش حول محور واحدی می‌چرخند، اما لزوماً در مسیر واحدی گام برنمی‌دارند. هم مواجهه با دیگری نام‌ناپذیر و هم حتی مسئله‌ی امر زنانه رویکردهای مختلف و بعضاً متضادی را به خود دیده‌اند و اتفاق نظر چندانی درباره‌شان وجود ندارد. با تمام این‌ها پرسش واحدی وجود دارد که می‌تواند محور اصلی این مناقشات را خلاصه کند و درکی از جغرافیای امر سیاسی به دست دهد: آیا امر در حاشیه، آسیبی برآمده از نظام‌های نمادین است یا فرصتی برای واسازی نظام‌های بسته؟

در پایان بر خود لازم می‌دانم از دوستان ام‌شروین اولیایی و محمد ابراهیم باسط که متن را خواندند و نکات ارزنده‌ای را یادآور شدند تشکر کنم؛ و همین طور از فائزه جعفریان که با همفکری‌های دائمی و موشکافی‌هایش در متن عمیقاً به بهبود آن یاری رساند. کتاب را به او تقدیم می‌کنم.